

هویت و حوزه‌های مفهومی روابط بین‌الملل

حمیرا مشیرزاده*

دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

حیدر علی مسعودی

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳/۹/۸۷ - تاریخ تصویب: ۸۷/۱۲/۳)

چکیده:

در سال‌های اخیر هویت از جایگاهی مهم در علوم اجتماعی برخوردار شده است. در روابط بین‌الملل نیز به‌طور خاص از دهه ۱۹۹۰ تاکنون مباحث متعدد و دامنه‌دار حول هویت مطرح شده است. سوال اصلی این مقاله این است که هویت یا به بیانی بهتر، نگرش هویت‌محور چه تاثیری بر مقوله‌های بنیادین روابط بین‌الملل دارد. به این منظور ابتدا در مقدمه بحث به اهمیت هویت در دهه اخیر و مباحث فرافرنظری و نظری درباره آن در روابط بین‌الملل می‌پردازیم. سپس مفهوم هویت را به‌طور خاص مد نظر قرار داده، می‌کوشیم دقایق بحث در باره آن را مشخص سازیم. در ادامه، در دو بخش ابتدا به تاثیرات سیاسی هویت بر مقوله‌های قدرت، امنیت، حاکمیت و دیپلماسی و سپس تاثیرات هنجاری آن بر مقوله‌های حقوق بشر و اخلاق می‌پردازیم تا نشان دهیم هویت چگونه منجر به تحول مقوله‌های بنیادین روابط بین‌الملل و نیز روابط بین‌الملل به عنوان حوزه‌ای از دانش بشری شده است.

واژگان کلیدی:

هویت - سازه‌انگاری - قدرت - امنیت - حاکمیت - دیپلماسی - حقوق بشر - اخلاق - رشته روابط بین‌الملل

Email: hmoshir@ut.ac.ir

فاکس: ۶۶۴۰۹۵۹۵

* مسئول مقاله

برای اطلاع از دیگر مقالات نویسنده که در این مجله منتشر شده، به صفحه پایانی همین مقاله رجوع شود.

مقدمه: اهمیت هویت در روابط بین‌الملل

هویت در دهه ۱۹۹۰ به یکی از مباحث متداول در محافل دانشگاهی تبدیل شد. پیش از آن در دهه ۱۹۸۰ با شکل‌گیری جنبش‌های جدید اجتماعی در داخل جوامع مختلف که با تبیین‌های مادی قابل شرح نبودند و اهمیت تعاریفی که افراد و گروه‌ها از «خود» (self) و «دیگری» (other) در آنها ارایه می‌کردند و نیز نقش رویه‌ها و کنشهای آنها در معنابخشی به خود، باعث توجه نظریه‌پردازان جنبش‌های اجتماعی به عوامل هویتی شده بود (بنگرید به مشیرزاده ۱۳۷۹). اما به تدریج اندیشمندان در حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی با گرایش‌ها و رهیافت‌های گوناگون علاقه‌ای فزاینده به این مبحث نشان دادند.

رشد، گسترش و تعمیق فرایندهایی که تحت عنوان «جهانی‌شدن» می‌شناسیم نیز باعث شد از یک سو تصور ایجاد هویتی یکپارچه و جهانی در سراسر جهان شکل گیرد و از سویی دیگر این برداشت با طرح تعاملات میان فرایندهای جهانی و محلی و در نتیجه شکل‌گیری هویت‌های ترکیبی (hybrid) یا جهانی محلی (glocal) به چالش کشیده شود (بنگرید به رابرتسون ۱۳۸۰). بحث آنتونی گیدنز درباره تجدد و خودشناسایی، تاکید پسامدرن‌ها بر «تفاوت»، شالوده‌شکنی از هویت‌های جنسیتی، و توجه به احیاء ملی‌گرایی و قومیت‌گرایی نشانه‌هایی از اهمیت یافتن موضوع هویت در تعاملات سیاسی اجتماعی در دهه‌های اخیر است (جنکینز ۱۳۸۱: ۱۱).

در فرایند فروپاشی اتحاد شوروی و پس از آن و نیز با رویدادهای بالکان، آسیای مرکزی، خاورمیانه، افریقا و ... هویت مورد توجه خاص برخی از علمای روابط بین‌الملل قرار گرفت. ظهور هویت‌های چندگانه، ابهام و اغتشاش در مرزهای هویتی بین کشورهای، نقش روزافزون ادراکات و برداشت‌های هویت‌بنیان در تصمیم‌گیری‌ها، از بین رفتن پیوند سنتی بین هویت سیاسی و دولت‌ملت، نضج گرفتن هویت‌های جمعی جدید و سر برآوردن اشکال نوین از خشونت مبتنی بر عرصه سیاست هویت (politics of identity) همگی نشانگر تاثیر هویت بر ساختارها، نهادها، فرایندها و کارگزاران جدید بین‌المللی است. از طرف دیگر هویت کنش‌گران نیز نه بر اساس ساختارهای مادی، بلکه بر مبنای تعاملات، رویه‌ها، هنجارها، ارزش‌ها، فرهنگ، ایدئولوژی، باورهای اصولی و انگاره‌های نهادینه شکل می‌گیرد (مشیرزاده ۱۳۸۴: ۹) که درک آن را مستلزم توجه به مبانی معنایی می‌سازد. بنابراین، هویت به عنوان عاملی معنایی از نقشی اساسی در تکوین امر بین‌المللی و واحدهای پایه هستی‌شناختی آن برخوردار می‌شود. در واقع، در بستر هستی‌شناسی معناگراست که هویت در روابط بین‌الملل اهمیت پیدا می‌کند.

این در حالی است که معمولاً گفته می‌شود هویت در جریان اصلی نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل مورد بی‌توجهی قرار گرفته است (Lapid 2001: 15). با وجودی که برخی از بحث‌های

واقع‌گرایان کلاسیک و نوکلاسیک (مانند توجه به اهمیت ایدئولوژی در شکل دادن به سیاست خارجی یا بحث‌های مربوط به دولت‌های انقلابی) (بنگرید به: مورگنتا ۱۳۷۲) و نیز برخی از مباحث مطرح شده در لیبرالیسم و نولیبرالیسم (مانند نقش هنجارها و قواعد در رژیم‌های بین‌المللی یا نقش انگاره‌ها در سیاست خارجی) (بنگرید به: Keohane 1984; Glodstein and Keohane 1993) و حتی برخی از اشارات نوواقع‌گرایی (مانند جامعه‌پذیری در مباحث کنت والتس) (بنگرید به: Waltz 1979) حاکی از آن است که عوامل معنایی هم‌نقشی در توضیح روابط بین‌الملل از منظر خردگرایان دارند، اما این عوامل نقش کلیدی صریح در این نظریه‌ها پیدا نمی‌کنند - هرچند شاید بتوان ادعا کرد که در مواردی می‌توان با بردن بحث به منتهی‌الیه منطقی آن به این نتیجه رسید که این نظریه‌ها نیز لاجرم باید برای عوامل معنایی و حتی هویتی جایی باز کنند.

اما پژوهش‌های اخیر نظریه‌پردازان نشانگر عنایت ویژه به این مفهوم است. مقاله کراتوکویل پیرامون رابطه «هویت، تاریخ و کنش» (Kratochwil 2006: 16)، کتاب تاثیرگذار ونت در مورد نقش عوامل اجتماعی و هویتی در سیاست بین‌الملل (ونت ۱۳۸۴)، تحقیقات راگی در مورد دو مفهوم «جدایی‌پذیری» (separability) و «تمایز» (differentiation)، مفهوم «بستگی» (boundedness) نزد اندرو لینکلتر، برداشت دیوید کمبل از سیاست خارجی به مثابه تفکیک مرزبندی / سوژه، نقد جیمز دردریان از یکپارچه‌انگاری هویت ملی از طریق بیگانگی از دیگران (alienation of others)، بحث شاپیرو و آلکر پیرامون «هویت‌های متحرک و مرزهای در حال تغییر» (Lapid 2001: 10-11) و حمله راب واکر (1993) به تکوین درون / بیرون در روابط بین‌الملل و انتقاد عنایت‌الله و بلینی از نادیده‌گرفتن مفهوم «تفاوت» (difference) در نظریه روابط بین‌الملل (Inayatullah and Blaney 2004) همگی نشانگر این واقعیت‌اند که مباحث فرانتزری و نظری به طور روزافزون تحت تاثیر مفهوم هویت و مباحث پیرامون آن قرار دارند.

در مناظره سوم روابط بین‌الملل که به‌زعم برخی منجر به احیای رشته بحران‌زده روابط بین‌الملل در دهه ۱۹۸۰ شده (Guillaume 2003: 3)، توجهی ویژه به عوامل معنایی از جمله هویت و فرهنگ شده است. مقالات تاثیرگذاری که کراتوکویل و لپید در کتاب خود بازگشت به فرهنگ و هویت در نظریه روابط بین‌الملل جمع‌آوری و منتشر کرده‌اند سهمی عمده در مناظره سوم داشته است و نشان می‌دهد که سعی نویسندگان از ورود به این حوزه نظری تازه گشوده‌شده، ایجاد دگردیسی و نقطه عطف نظری در روابط بین‌الملل دوران جنگ سرد و ورود به روابط بین‌الملل نوین از پنجره مباحث فرهنگی و هویتی بوده است. یکی از سوالات مهم در این مباحث جدید این است که آیا دولت‌ها به عنوان کارگزاران اصلی نظام بین‌الملل از هویت و منافع از پیش تعیین‌شده آن‌گونه که جریان اصلی به آن معتقدند برخوردارند یا این که در بستر تعامل چندجانبه با کنشگران دیگر دارای هویت و منافع خاص می‌شوند. اگرچه

سازهانگاران اعم از مدرن و پسامدرن نیز در درون خود شقوق مختلف دارند ولی همگی با این دیدگاه واقع‌گرایان و لیبرال‌ها مخالف‌اند که هویت‌ها و منافع دولت‌ها از پیش تعیین‌یافته است (Stein 2005: 303). به عبارت دیگر برخلاف دیدگاه نواقح‌گرایی که کارگزاری یا نقش دولت‌ها را محصول ساختار غیرتاریخی، ذات‌انگارانه و از پیش‌مقدر نظام بین‌الملل می‌داند، سازهانگاران از پیوند و درهم‌تنیدگی سیال تاریخ، هویت و کارگزاری دولت‌ها صحبت می‌کنند (Kratochwil 2006: 15) که در فرآیندی تعاملی، فرهنگ‌بنیان و سراسر بر ساختی به موجودیت دولت‌ها و نظام بین‌الملل برخلاف آن‌گونه که جریان اصلی در بُرش عرضی خود به تصویر کشیده است قوام می‌بخشد. در واقع مساهمت نظری سازهانگاری، ارائه دیدی تاریخی و فرآیندی در پرتو بُرشی طولی به ماهیت برساخته واقعیت بین‌المللی در مقابل نگاه غیرتاریخی و حتمی‌الوقوع جریان اصلی در پرتو بُرشی عرضی به ساختار مولکولی و ارگانیک پیکره نظام بین‌الملل است. همین ماهیت برساخته، موقت و دگرگون‌پذیر هویت‌هاست که به تعبیر کراتوکیویل و کوزلوسکی (Kosłowski and Kratochwil 1995) امکان «تغییر و تحول بنیادین در سیاست بین‌الملل» را فراهم می‌کند و منابع هویتی جدید مثل قومیت، مذهب، جنسیت و ... را که با تسلط مفهوم غربی «شهروندی» در چارچوب دولت‌ملت به دست فراموشی سپرده شده‌اند مجدداً به عرصه می‌آورد (Mansbach 2002:105). نیروی دگرگون‌ساز هویت نه تنها به عنوان یک مفهوم بلکه به عنوان نوعی بنیان‌نگرشی آن‌قدر قدرتمند هست که بسیاری از مقوله‌ها، موضوعات و ساختارهای معنایی محوری در نظریه روابط بین‌الملل را به چالش کشد و نظام مفهومی جدید را برای توصیف و تبیین پدیده‌های بین‌المللی درآندازد.

در این مقاله پس از بررسی اجمالی مفهوم هویت و مدلولات نگرش هویت‌محور، تاثیر نگاه هویت‌محور را بر حوزه‌های سیاسی روابط بین‌الملل از جمله قدرت، امنیت، حاکمیت و دیپلماسی و حوزه‌های هنجاری روابط بین‌الملل از جمله اخلاق و حقوق بشر مورد بررسی قرار می‌دهیم.

هویت و نگاه هویت‌محور

هویت در ساده‌ترین تعریف آن عبارت است از چستی هر چیز یا به بیانی فلسفی «هر آنچه که چیزی را به آنچه که هست، تبدیل می‌کند». اما ونت بر آن است که تعریفی مضیق‌تر از این تعریف موسع لازم است و در نتیجه هویت را «خصوصیتی در کنشگر نیت‌مند» می‌داند که «موجد تمایلات انگیزشی و رفتاری» است. بنابراین، هویت ریشه در فهم کنشگر از خود دارد اما «معنای این فهم اغلب وابسته به این است که آیا سایر کنشگران، کنشگر را به همان شکل بازنمایی می‌کنند یا نه» و این نشانگر بعد بین‌ذهنی (intersubjective) هویت است؛ یعنی

برداشت‌های دیگران نیز علاوه بر برداشت خود از هویت در معنای آن تأثیر دارد و «ساختارهای درونی و بیرونی هر دو به هویتها قوام می‌بخشند» (ونت ۱۳۸۴: ۳۲۶-۳۲۵).

این تعریف حاکی از دیدی غیرذات‌انگارانه یا غیرجوهرگرایانه (non-essentialist) نسبت به هویت است. در برداشت‌های ذات‌انگارانه فرض بر این است که هر چیز، واجد هویتی جوهری است یا مجموعه‌ای ثابت از خصوصیات دارد که تشخیص داده می‌شود و مبنای هویتی قرار می‌گیرد که کنشگر برای خود و نیز دیگران برای او قائل هستند. اما در برداشتی غیرجوهرگرایانه تأکید بر این است که هویت برساخته می‌شود (بنگرید به: Hall 1996). از یک سو این برداشت وجود دارد که این مجموعه گفتمان‌ها (یا به تعبیری دیگر، قواعد، فرهنگ یا ساختار معنایی موجود) هستند که به هویت‌های کنشگران قوام می‌بخشند. از این منظر، هویت امری ثابت و مبتنی بر وجود یک هسته اصلی «خود» نیست که بدون تغییر در طول زمان آشکار گردد؛ هر چند که ممکن است در دوره‌هایی کم و بیش تثبیت شود. به نظر برخی (مانند ونت ۱۳۸۴) اگر در سرشت تعاملات میان کنشگران، قواعد جاری میان آنها و نهادهای موجود تنظیم‌کننده روابط آنها در طول زمان دگرگونی چشمگیری ایجاد نشود، هویتها می‌توانند کم و بیش پابرجا بمانند.

در مقابل، برخی (به ویژه پس‌ساختارگرایان) برآنند که هویت اساساً کم و بیش گسیخته، متغیر، و حتی به تعبیری پاره‌پاره (fragmented) است؛ هیچ‌گاه واحد و یکپارچه نیست بلکه متکثر است و «در عرض گفتمان‌ها، رویه‌ها، و موقعیت‌های متفاوت، و گاه متداخل و متضاد، برساخته می‌شود.» از این منظر «هویت‌ها به این مسئله مربوط می‌شوند که چگونه از منابع تاریخ، زبان و فرهنگ در فرایند شدن و نه بودن استفاده می‌شود... بنابراین هویت‌ها در درون بازنمایی (representation) قوام پیدا می‌کنند و نه خارج از آن ... آنها حاصل روایت‌سازی (narrativization) از خود هستند، اما سرشت لزوماً ساختگی این فرایند به هیچ وجه نافی تأثیرگذاری گفتمانی، مادی یا سیاسی آن نیست» (Hall 1996: 4).

از سوی دیگر، به این مسئله توجه می‌شود که کنشگران در فرایندی از تعاملات با یکدیگر، هویت خود و دیگری را بر اساس معنی‌ای که برای کنش‌های خود و دیگری قائل می‌شوند برمی‌سازند و خود را نسبت به دیگری یا دیگران تعریف می‌کنند و نسبت خود را با آنها مشخص می‌سازند (بنگرید به: Wendt 1992).

در کل، این رویه‌ها (practices) - اعم از گفتمانی/کلامی یا غیر آن - هستند که به هویت‌ها قوام می‌بخشند، آنها را بازتولید می‌کنند و یا دچار تحول می‌سازند. بنابراین ساخت اجتماعی هویت در پیوند با رویه است، رویه‌های فرهنگی خاصی که به هویت‌ها و کارگزاری‌ها (agencies) شکل می‌دهند (Biersteker and Weber 1996: 12).

تکوین یک کنشگر و هویت آن مستلزم قائل شدن به مرزهایی میان «خود» و «دیگری» است پس هویت‌ها به اعتباری مستلزم تفاوت‌ها هستند. فرض بر این است که تفاوت‌ها مبنای ساختن خود و نیز دیگری قرار می‌گیرند. پس «دیگری» بنا به تعریف متفاوت است. اگر تفاوت به شکلی قوی برساخته شود، یعنی هویت «خود» وابسته به «دیگری» و در عین حال، متفاوت با او است. در این حالت، هویت‌ها حاصل تفاوت‌ها هستند. اما در مقابل، در برداشت‌هایی نیز بر این تأکید می‌شود که تفاوت و معنای آن نیز مانند خود هویت یک برساخته است. این «دیگری» است که در وهله اول وجود دارد و این تفاوت‌ها نیستند که جنبه قوام‌بخش یا تکوینی دارند بلکه تفاوت خود محصول قدرت است. اگر تفاوت‌ها تاریخی و برساخته شده باشند، رابطه خود و دیگری را متحول‌تر و سیال‌تر می‌توان تصور کرد (Grossberg 1996: 93-96). به نظر می‌رسد در برداشت ونت (1992) نیز این «دیگری» است که در وهله اول وجود دارد و در روند تعاملات و برخوردهاست که به عنوان «دیگری» که می‌تواند به درجاتی متفاوت، «متفاوت» باشد و درجات تفاوت او نیز تاریخی و در نتیجه سیال باشد، برساخته می‌شود.

شاید بتوان گفت که کنشگران در روابط بین‌الملل نیز مانند این دو برداشت از تفاوت و هویت، ممکن است به دو شکل به خود و دیگری شکل دهند؛ یکی بر اساس برداشتی قوی از تفاوت و در نتیجه تعریف «دیگری» بر اساس تفاوت و یا تضاد، و دیگری بر اساس برداشتی قوی از وجود «دیگری» و در نتیجه سنجیدن تفاوت آن با «خود» در وهله بعد. اگر ما با هر کدام از این برداشت‌ها از هویت و قوام‌یابی و قوام‌بخشی آن، تفاوت و رابطه آن با هویت، و نقش دیگربودگی (otherness) به روابط بین‌الملل بنگریم افق‌های نوینی را خواهیم یافت که در تحولات مفهومی‌ای که ذیلاً به آنها می‌پردازیم، می‌توان بخشی از آنها را دید. گاه چگونگی تکوین هویت‌ها با تکیه بر گفتمان‌های اصلی روابط بین‌الملل مدنظر است، گاه تأثیر هویت‌ها در شکل دادن به مفاهیم یا معنای جدید بخشیدن به آنها، و گاه ایجاد چشم‌اندازهایی نوین که می‌تواند برخی معماگونه‌ها در روابط بین‌الملل را قابل فهم سازند. در ادامه به نمونه‌هایی از این مباحث می‌پردازیم.

نگاه هویت‌محور و سیاست بین‌الملل

اگر سیاست را به تعبیر کارل اشمیت بر اساس تمایز دوست / دشمن و یا قدرت تصمیم‌گیری درباره امر استثنایی (the exceptional) تعریف کنیم می‌توانیم تأثیر نگاه هویت‌محور را در چهار حوزه اصلی سیاسی بین‌المللی یعنی قدرت، حاکمیت، امنیت، و دیپلماسی مورد بررسی قرار دهیم. در این بخش نشان می‌دهیم که هویت چگونه می‌تواند کارویژه‌های دولت

ملی و مفاهیم معرف امر سیاسی در معنای وستفالیایی آن را دستخوش تغییر و تحول کند و نیز چگونه نگاه هویت‌محور برداشتی جدید از این مفاهیم به ما می‌دهد.

هویت و قدرت

معمولا در ادبیات علوم اجتماعی، قدرت در وهله نخست به دو شکل مفهوم‌بندی می‌شود. یکی به عنوان یک «خصوصیت» یعنی مجموعه توانمندی‌های یک کنشگر و دیگری به عنوان یک «رابطه». در بحثهایی چون «قدرت ملی» (مثلا در مورگنتا ۱۳۷۲) قدرت به عنوان خصوصیت مد نظر قرار می‌گیرد. رابرت دال (1991) در تعریف «رابطه‌ای» خود، قدرت (البته در قاموس او، نفوذ) را به عنوان «توانایی بازیگر الف در واداشتن بازیگر ب به انجام کاری که در غیر این صورت انجام نمی‌داد» تعریف می‌کند. بارت و دووال (Barnett and Duvall 2005) آن را به عنوان «تأثیرگذاری بر توانمندی بازیگران در تعیین شرایط و سرنوشت خود» تعریف می‌کنند. با وجودی که در نگاه نخست به نظر می‌رسد رابطه‌ای مستقیم میان توانمندی و اعمال قدرت وجود دارد، اکنون این باور عموماً پذیرفته شده است که توانمندی (برخلاف نگاه نوواقع‌گرایانی چون والتز (1979)) لزوماً قابل تبدیل به یک رابطه قدرت نیست.

اگرچه بر اساس مفهوم «قدرت نرم» جوزف نای (Nye 2004) عامل هویت تا حدودی مورد توجه قرار می‌گیرد، اما بر اساس این برداشت تأثیر دستکاری بر هویت و از هویت بر عمل بیش از حد سرراست و مستقیم فرض می‌شود. اشکال این نگاه ساده‌سازی شده این است که نمی‌تواند منطق تقابلی و تعاملی فرآیند هویت‌سازی را به درستی درک کند و فرهنگ و هویت را در چارچوب‌های بسته ملی‌گرایی خردباورانه یا ساختارهای ذات‌انگاره تمدنی معنا و مفهوم می‌کند. به عنوان نمونه، این دیدگاه قادر نیست پیدایش سازمان فراملی القاعده را که در چارچوب منافع هیچ کشوری عمل نمی‌کند تبیین کند (برای بحث مفید پیرامون رابطه هویت و قدرت در گفتمان جهاد بنگرید به: Murshed 2003).

بارت و دووال در برداشت پیچیده خود از قدرت، آن را به قدرت تعاملی یا «قدرت بر» (power over) و قدرت تکوینی یا «قدرت به» (power to) تقسیم می‌کنند. در قدرت تکوینی تأثیرگذاری بر دیگران از طریق تکوین هویت اجتماعی کنشگران میسر می‌شود. در واقع، قدرت تکوینی کیستی و چیستی بازیگران اجتماعی و گزینه‌های ممکن را برای آنها مشخص می‌کند. بنابراین قدرت تکوینی، قدرت برساختن هویت‌های دیگران مطابق با اهداف مورد نظر است (Barnett and Duvall 2005: 42-6). آنها همچنین قدرت را به قدرت ساختاری، نهادی، اجباری و مولد تقسیم می‌کنند. قدرت مولد به معنای تکوین سوژه‌های اجتماعی از طریق «نظام‌های شناخت» (systems of knowledge) و «رویه‌های گفتمانی» (discursive practices) است.

در واقع قدرت مولد در پیوند با گفتمان‌ها، فرآیندهای اجتماعی و نظام‌های معرفتی به تولید، تثبیت و دگرگونی معنا می‌پردازند. به عبارت دیگر قدرت مولد توضیح می‌دهد که گفتمان‌ها و نهادهای روابط بین‌الملل چگونه بازیگران خاصی را به وجود می‌آورند (Barnett and Duvall 2005: 55-6). همان گونه که دیده می‌شود، با وجود توجه به توانمندی و رابطه قدرت در این برداشت، دومی مستقیماً از دل اولی سر بر نمی‌آورد و شکل‌گیری رابطه قدرت لزوماً از جنبه‌ای اراده‌گرایانه (voluntarist) نیست.

بنابراین، می‌توان گفت در نظر گرفتن مفهوم هویت در بحث درباره مقوله قدرت به گونه‌ای بوده که می‌توان از پیدایش پدیده‌ای به نام «قدرت هویت‌بخشی» (identification power) در عرصه جهانی نام برد. به این معنا که کنشگران ملی، فروملی و فراملی در فرایندی مستمر، خود را در رابطه با دیگری و دیگری را در رابطه با خود برمی‌سازند. در این میان اگر این کنش‌گران بتوانند هویت‌بخشی به خود و دیگری را به برداشتی کم و بیش مشترک در سطح نظام بین‌الملل تبدیل کنند یعنی دیگران را نیز در برداشتی که از خود و دیگری ارائه می‌کنند سهیم سازند، آن‌گاه بر منافع و رفتارهای دیگران نیز تأثیر خواهند گذاشت.

هویت و حاکمیت

هویت در دو بعد خارجی و داخلی حاکمیت با آن در پیوند است. بعد خارجی حاکمیت به این معناست که کنش‌گران موجود نظام بین‌الملل به وجود حاکمیت جدید اذعان می‌کنند و یا به عبارت دیگر آن را مورد «شناسایی» قرار می‌دهند. در واقع، شناسایی حاکمیت یک دولت به معنای هویت دولتی قائل شدن برای آن است. پس حاکمیت به عنوان نتیجه رویه شناسایی خارجی یک قاعده هویت‌آفرین است یعنی به هویت دولتی شکل می‌دهد.

در عین حال، برخوردار بودن از این «هویت حاکمه» حقوق، تکالیف و انتظاراتی را نیز ایجاد می‌کند. مهم‌ترین حق ناشی از داشتن هویت دولتی، برخورداری از احترام به حقوق سرزمینی و حق موجودیت دولت است (بنگرید به، ونت ۱۳۸۴: ۴۰۷ به بعد). تکالیف و انتظارات مبتنی بر این نقش تابع شرایط تاریخی خاص هستند و در طول زمان متحول شده‌اند و این حاکی از عدم ایستایی هویت و غیرجوهری بودن آن است. تغییر هنجارهای حاکم بر رویه شناسایی دولت‌ها از اهمیت تسلط فیزیکی بر سرزمین تا وجود نهادهای دموکراتیک و رعایت حقوق بشر نشان‌گر این واقعیت است که حاکمیت خارجی معنای عملیاتی واحد و معینی در طول زمان و مکان نداشته و با زمینه‌مند کردن (contextualization) و تاریخ‌مند کردن (historicization) این مفهوم، بهتر می‌توان دگرذیسی‌های معنایی آن‌را مورد بررسی داد (نگاه کنید به مقاله مفصل و مفید

(Biersteker 2005). به بیان دیگر، با تغییر در مفهوم هویت حاکمه است که تکالیف و انتظارات از دولت‌های حاکم تغییر می‌یابد.

بعد داخلی حاکمیت به معنای «وجود اقتدار غایی نسبت به قلمروی خاص» است (Biersteker and Weber 1996: 2). اما این بُعد از حاکمیت عملاً با چالش دعاوی هویتی دیگری روبرو شده است. چراکه امروزه منابع هویتی جدید مثل نژاد، جنسیت، طبقه، مذهب و حرفه ظهور کرده‌اند که در حال رقابت با هویت دولت مدرن‌اند (Mansbach and Wilmer 2001: 56; Mansbach 2002: 103-7). بنابراین اگرچه این اشکال هویتی جدید به نظر کریس براون (2001: 134) «صرفاً نقش مکمل را برای هویت‌های سرزمینی» بازی می‌کنند اما به هر حال دولت ملی که تحت فشار مضاعف از جانب عرصه‌های داخلی و خارجی برای واگذاری حوزه‌های نفوذ خود قرار دارد سیاست هویتی جدیدی را در پیش گرفته است که به نظر تد هاف (۱۳۸۶) «نوعی کشمکش مستمر بر سر کسب کنترل بر قدرت لازم برای تولید معنا در یک گروه اجتماعی است». بنابراین هویت و حاکمیت هر دو ماهیتی برساختی دارند و کاملاً در هم تنیده‌اند؛ به گونه‌ای که هویت منجر به پیدایی حوزه‌های نفوذ جدید شده است که معنای حاکمیت دولت ملی را تغییر داده است.

نکته مهم دیگری که در بحث درباره پیوند میان هویت و حاکمیت اهمیت دارد این است که تعریف دولت مدرن بر اساس حاکمیت و مترادف دانستن دولت سرزمینی با دولت - ملت به معنای شکل گرفتن هویت ملی نیز هست. این هویت اساساً ماهیتی برون‌گذارانه و تفاوت‌انگاران دارد. با دولت حاکمه است که «خودی» و «دیگری» بر اساسی سرزمین یا داخل و خارج (Walker 1993) تعریف می‌شود و هر کس در ورای مرزهای ملی باشد بیگانه تلقی می‌گردد. با همین مفهوم است که دولت‌ها نسبت به امنیت و رفاه اتباع خود و نه اتباع سایر دولت‌ها مسئولیت و تکلیف پیدا می‌کنند و شهروندی ملی مبنای هویت‌بخشی قرار می‌گیرد و نه انسانیت جهانی (بنگرید به: Linklater 1998). به تعبیر واکر (1993) با گفتمان حاکمیت و شکل گرفتن هویت‌های حاکم است که شرح مدرن از این که «ما» که هستیم دعاوی هویتی دیگر را به حاشیه می‌راند و خود، اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌گردد حال آنکه خود این گفتمان و هویت پدیده‌هایی تاریخی هستند.

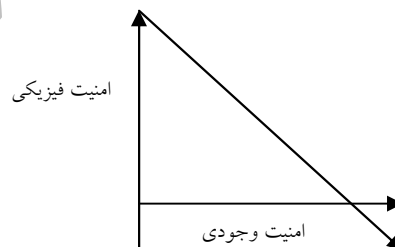
هویت و امنیت

در برداشت تقلیل‌گرایانه نظریه‌پردازان جریان اصلی، امنیت به معنای مصونیت از خطر و تهدید متوجه حیات فیزیکی دولت‌ها است. اما سازه‌انگاران مفهوم تهدید عینی و گاه نیز

محدود ساختن مفهوم امنیت به دولت‌ها و به تبع آن برداشتی عینی و دولت‌محور (statist) از امنیت را نادرست می‌دانند.

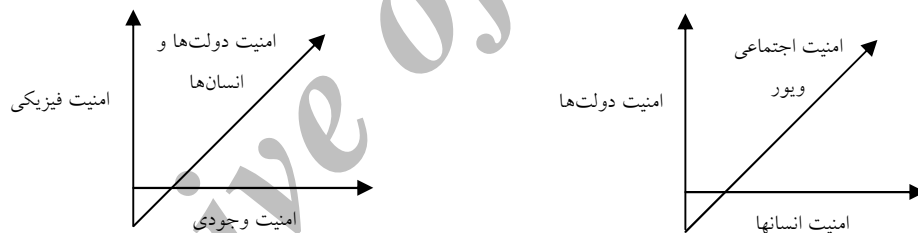
در سطحی دولت‌محور، وقتی بحث به برداشت ذهنی از تهدید (threat perception) و برساختگی (constructedness) امنیت می‌رسد، لاجرم هویت خود و دیگری بر تعریف «خود» از امنیت یا ناامنی اثر می‌گذارد. توماس ریس-کاپن می‌گوید: «برداشت ما از تهدید، برخاسته از ساختار عینی قدرت در نظام بین‌المللی نیست، بلکه بازیگران از روی ارزش‌ها و هنجارهای حاکم بر فرآیندهای داخلی، که به هویت شرکای‌شان در نظام بین‌المللی شکل می‌بخشند رفتار خارجی آنها را استنباط می‌کنند» (به نقل از یزدان فام ۱۳۸۶: ۷۳۶؛ همچنین بنگرید به Wendt 1992). در واقع در اینجا به هویت‌بخشی متقابل و نقش آن در امنیت و ناامنی دولت‌ها توجه می‌شود.

در همین سطح دولت‌محور اما از منظری دیگر، جنیفر میتزن (Mitzen 2006) از «امنیت وجودی» (ontological security) که بر اساس هویت تعریف می‌شود، صحبت می‌کند که ممکن است در تضاد با امنیت فیزیکی دولت‌ها قرار گیرد؛ به این معنا که ممکن است دولت‌ها برای تداوم تعریف از خود و دیگران و احساس کارگزاری در نظام بین‌الملل، امنیت فیزیکی خود را به خطر انداخته و به استقبال منازعه با دیگران بروند تا از این طریق تعریف تثبیت‌شده‌ای از دوست/دشمن و خود/دیگری به دست آورند و از شفافیت و وضوح این مرزهای هویتی احساس اطمینان و آرامش کنند. در این دیدگاه امنیت فیزیکی و وجودی ممکن است با یکدیگر رابطه معکوس پیدا کنند که در نمودار زیر نشان داده شده است:



بنابراین، بر اساس این دیدگاه سازه‌انگاران باید پذیرفت که حفظ و تداوم سازه‌های هویتی یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های بشری در سطح فردی و جمعی است و طبعاً گسست در آنها می‌تواند به مثابه تهدیدات هویتی تلقی شده و امنیت روانی و فیزیکی انسان‌ها را به خطر اندازد. این تحلیل همچنین می‌تواند نشان دهد که چگونه به شکلی معماگونه (paradoxical) و برخلاف دعوی واقع‌گرایان در مورد امنیت‌جویی دولت‌ها در سطح فیزیکی، آنها ممکن است این امنیت را در راه حفظ امنیت وجودی یا هویت خود در معرض خطر قرار دهند.

باید اذعان کرد که امروزه حیات وجودی یا هویتی افراد و دولت‌ها از چنان جایگاهی مهم در تعریف امنیت برخوردار شده است که به بیان راب واکر، بحث پیرامون صلح و امنیت نمی‌تواند جدای از ادعاهای اساسی‌تر در مورد هویت انسانی باشد؛ ادعاهایی در مورد اینکه ما که هستیم، چه می‌خواهیم باشیم و چگونه از جایی که هستیم به جایی که باید باشیم می‌رسیم (Ruiz 2002: 342). در واقع در کنار سوالات متداول مباحث امنیتی یعنی امنیت از چه چیزی؟ امنیت به وسیله چه کسی؟ و امنیت با چه ابزاری؟، سوالی که در قالب «امنیت اجتماعی» (societal security) مورد نظر اولی ویور (Ole Waever) امکان طرح می‌یابد، سوال «امنیت برای چه کسی؟» است که انواع مختلف هویت‌های غیردولتی و از جمله هویت جنسیتی را وارد مباحث امنیتی می‌کند (Hoogensen and Rottem 2004: 155-6). در این دیدگاه، امنیت به صورت ایجابی در خارج از دولت و در سطح افراد بشری بر اساس هویت‌های اجتماعی آنها تعریف می‌شود. به این معنا امنیت دولت‌ها و انسان‌ها و نیز امنیت فیزیکی و وجودی با همدیگر رابطه مستقیم دارند که در دو نمودار ذیل نشان داده شده‌اند:



بنابراین، هویت یا به تعبیر اونف (2003: xvi) «برچسب‌های هویتی» (identity labels) از طریق دخالت مستقیم در مرزبندی‌های هویتی، شکل‌دادن به درک کارگزاران از تهدید، و خلق هویت‌هایی که از نظر دیگران تهدیدآفرین هستند، امنیت دولت‌ها و انسان‌ها را تحت تاثیر قرار می‌دهد. نظریه برخورد تمدن‌ها نمادی از تأکید نظریه‌پردازان بر تاثیر مقوله فرهنگ و هویت بر امنیت به‌شمار می‌آید (یزدان فام ۱۳۸۶: ۷۳۷). در واقع نیاز به هویت فردی و جمعی، افراد را و می‌دارد بین «ما» و «آنها» تمایز قائل شده و درک خود از تهدید را بر اساس مرز خودی/ غیر خودی سامان دهند (برای تبیین روان‌شناختی از منازعه بین‌المللی و درک تهدید و نظرات مخالف بنگرید به: Stein 2005; Shannon 2007; Gartzke and Skrede 2006; Rousseau and Garcia- Retamero 2007). به علاوه، دولت‌ها از طریق فرایند امنیتی‌سازی (securitization) است که دولت‌های دیگر را به عنوان سرچشمه تهدید یا دشمن برمی‌سازند؛ یعنی با هویت‌بخشی به آنها به عنوان «دیگری»

خطرناک» اقدامات خاص و خارج از رویه‌های روزمره را لازم می‌نمایند و موقعیت‌های «استثنایی» را تعریف می‌کنند (بنگرید به: Huyzmans 2008).

هویت و دیپلماسی

تعریف مرسوم از دیپلماسی آن را فرآیند ارتباط بین بازیگران بین‌المللی برای پرهیز از جنگ می‌داند (وایت ۱۳۸۳: ۷۱۵). اما در تعاریف جدید، دیپلماسی به مثابه «وضعیتی انسانی است که از تجربه زیست در دولت‌های دارای حاکمیت فراتر می‌رود» و یا به تعبیر جیمز «نظام ارتباطی جامعه بین‌المللی» است. در این تعاریف جدید، دیپلماسی محدود به کارگزاران دولتی نیست و می‌تواند هر جایی که «مرزهای هویتی وجود دارند و یا درنور دیده می‌شوند» وجود داشته باشد. جوسن دیپلماسی را نهادی می‌داند که نقش محوری در «بازتولید اجتماعی جامعه دولت‌ها» در نظام بین‌الملل دارد؛ یعنی نهادی است که هویت دولت‌ها در نظام بین‌الملل را سامان داده و بازتولید می‌کند (Josson 2005: 213-17). به عبارت دیگر، دیپلماسی یک فرآیند هویت‌ساز است.

جرویس نیز در کتاب *منطق تصاویر در روابط بین‌الملل* به این نقش دیپلماسی توجه دارد. او معتقد است کنش دولت‌ها جز در چارچوب نوعی ذهنیت مشترک بزرگ‌تر در مورد رویه‌های دیپلماتیک بی‌معناست (هاف ۱۳۸۶: ۴۹۱). ریچارد اشلی نیز عمل سیاست خارجی را به وجود «سوابق [بین‌ذهنی] و مواد نمادین مشترک، برای خوراندن تفسیرهایی به رویدادها، خاموش کردن تفسیرهای بدیل، ساختاربندی رویه‌ها، و هماهنگ‌سازی تاریخ‌سازی جمعی» وابسته می‌داند (هاف ۱۳۸۶: ۴۶۰).

اما هویت نیز بر دیپلماسی اثر دارد و آن را تغییر می‌دهد. اگر دیپلماسی به عنوان گفتمانی هویت‌بخش در سطحی عام عمل می‌کند، هویت‌های خاص هم دیپلماسی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. این عنصر هویتی به عنوان یکی از عناصر معرف دیپلماسی دو گونه تغییر روشی و محتوایی در نهاد دیپلماسی ایجاد کرده است. در تغییر روشی شاهدیم که رهیافت خاص موقعیت (situation-specific) که در آن همه بازیگران نسبت به موقعیت‌های خاص، واکنش مشابهی نشان می‌دهند به رهیافت بازیگرمحور تبدیل شده است که بازیگران با بسترهای فرهنگی متفاوت، راهبردهای مذاکره‌ای متفاوتی در پیش می‌گیرند. به عبارت دیگر امروزه عوامل هویتی و ارزشی در ادراکات، راهبردها و راه‌کارهای طرف‌های مذاکره‌کننده از اهمیت برخوردار شده‌اند و در تبیین مذاکرات بین‌المللی باید مورد توجه قرار گیرند (Josson 2005: 219-20).

هویت منجر به تغییر محتوایی دیپلماسی نیز شده است. اگر بپذیریم که «تصمیمات سیاست خارجی از یک سو تحت تسلط معانی‌اند که دولت‌ها به ابژه‌های اجتماعی می‌دهند و از سوی دیگر فهمی که از خود دارند» (مشیرزاده ۱۳۸۴: ۳۵۷). بنابراین امکان شکل‌گیری رویه‌های جدید و تقویت روایت‌های نو در بین کشورها وجود دارد. در واقع آنچه منجر به تغییر گفتمان‌های سیاسی و دیپلماتیک بین کشورها می‌شود، ریشه در تغییرات هویتی بازیگران فروملی، ملی و فراملی دارد که امکان شکل‌گیری رویه‌های دوستانه یا خصمانه دیپلماتیک بین کشورها را فراهم می‌کند (Neumann 2002: 648). بنابراین، هویت نه تنها منجر به تغییر و پیچیدگی روش‌های دیپلماتیک شده است بلکه می‌تواند تغییرات محتوایی و گفتمانی بنیادین نیز در روابط بین کشورها به وجود آورد.

هویت و هنجارهای بین‌المللی

در این بخش به رابطه میان هویت و بعد هنجاری روابط بین‌الملل در دو حوزه حقوق بشر و اخلاق می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که چگونه مفهوم هویت و نگرش هویت‌محور قادر است شاکله نظام حقوق بشر بین‌المللی را دستخوش تغییر کند و بنیان‌های اخلاقی جدیدی را در عرصه جهانی به وجود آورد.

هویت و اخلاق در حیات بین‌المللی

بر اساس تفکر دولت‌محور، دولت در داخل مرزهای خود اجتماعی اخلاقی به وجود می‌آورد و در سطح بین‌المللی در پیوند با سایر دولت‌ها در قلمروی کم و بیش رها از ارزش‌های داخلی قرار می‌گیرد و اصول اخلاقی محدودی تا جایی که میان دولت‌ها بر سر آنها توافق وجود داشته باشد راه به زندگی بین‌المللی می‌یابند. ادعای تکوین این اجتماع اخلاقی توسط دولت از طریق توانایی فائقه آن در مبادرت به جنگ و در عین حال سرکوب و نفی هویت‌های دیگر است. در واقع در اجتماع اخلاقی دولت‌محور، دولت با اتکاء به توافق هنجاری میان هویت‌های سیاسی مدرن به مدیریت خشونت در عرصه بین‌المللی می‌پردازد. در این برداشت، خشونت تحت اداره و کنترل دولت «خشونت خوب» (good violence) و خشونت خارج از کنترل دولت یعنی خشونت‌های هویتی، مذهبی و قومی «خشونت‌های بد» (bad violence) تلقی می‌شوند (Mansbach and Wilmer 2001: 51-2). به عبارت دیگر این مصلحت دولت است که رابطه اخلاقی و هنجاری بین شهروندان درون و بیرون دولت را تعریف می‌کند.

اما امروزه به نظر بسیاری از صاحب‌نظران، این نظم هنجاری و ستفالیایی پذیرفتنی نیست، چراکه اگر هویت را مجموعه‌ای از باورها در مورد خود، دیگران و رابطه میان آن‌ها تعریف کنیم (Fearon and Wendt 2005: 66) آن‌گاه «اخلاق معطوف به هویت» به تعبیر ایپاه (2005)، به عنوان رابطه‌ای بین «خود» و «دیگری» تلقی می‌شود که متقابلاً همدیگر را قوام می‌بخشند. در واقع فراتر از تلقی مدرن از اخلاق که آن را مجموعه‌ای از قواعد و ضوابط تدوین شده به وسیله سوژه‌های پیشینی مستقل یا مسئولیت ناشی از یک فرمان یا حکم می‌داند، اخلاق در وهله اول به عنوان مسئولیت در قبال «دیگری» تلقی می‌شود. به عبارت دیگر، قضاوت در مورد رفتار، بیش از آنکه وابسته به قواعد و ضوابط باشد، وابسته به این است که چگونه «رابطه مسئولانه غیر تمامیت‌خواهانه با دیگری» را به رسمیت بشناسیم. نکته مهم این است که از این منظر، این «دیگری» صرفاً انسان‌های دیگر نیستند بلکه به بیان لئوپلد اجتماع را باید به گونه‌ای بازتعریف کنیم که «خاک‌ها، آب‌ها، گیاهان، حیوانات و در کل همه زمین» را در بر گیرد. به این معنی «رابطه اخلاقی» به معنای راه‌های جدید دانستن، فهمیدن و رابطه جدید با خود، دیگری و کل جهان هستی است (Ruiz 2002: 338-9).

از این منظر و به بیان ماتیو پترسون (Paterson 1996) جهان از روابط متقابل هستی‌ها تشکیل شده است و همه موجودات در یک همبستگی زیستی متقابل مفهوم پیدا می‌کنند. بنابراین چنانچه اخلاق را به مثابه «رابطه اخلاقی» خود با جهان هستی تعریف کنیم، اخلاق را به تمامی وابسته و منوط به هویت قرار داده‌ایم؛ به گونه‌ای که هرگونه تعریف از رابطه خود با جهان، ملزومات اخلاقی بلاواسطه در بردارد. اخلاق جهان‌شمول مبتنی بر حقوق بشر و رابطه آن با هویت را در بخش بعد به تفصیل بررسی خواهیم کرد.

در عین حال، توجه به هویت و تفاوت‌های هویتی ناشی از فرهنگ‌ها و تمدن‌های متفاوت، مسئله اخلاقی دیگری را پیش می‌آورد و آن چگونگی برخورد با تفاوت‌ها در سطح بین‌المللی است. برخلاف دیدگاه‌های جهان‌وطن‌انگارانه‌ای که به دنبال اخلاق جهان‌شمول هستند، دیدگاه‌هایی دیگر بر عدم امکان نیل به اخلاقیات جهان‌شمول با توجه به عدم سازگاری میان زیست‌جهان‌های متفاوت موجود تأکید دارند. در عمل نیز می‌بینیم که هر گاه اصول به ظاهر جهان‌شمول باید محتوایی مشخص بیابند میان حوزه‌های هویتی-فرهنگی مختلف اختلاف نظر پیش می‌آید و حتی فراتر از آن تفاوت‌ها درون‌تمدنی میان هویت‌های مختلف را نمی‌توان نادیده گرفت. در اینجا اخلاقیاتی پیشنهاد می‌شود که نه تنها نسبت به تفاوت‌ها حساس باشد، بلکه بر مبنای احترام به تفاوت‌ها شکل گیرد (بنگرید به: Inayatullah and Blaney 2004).

هویت و حقوق بشر

به‌طور معمول حقوق بشر چارچوبی برای سازمان‌دهی روابط بین دولت‌ها و افراد بشری تلقی می‌شود. به عبارت دیگر، حقوق بشر قواعدی تکوینی هستند که بخشی از مشروعیتِ هویت و کنش‌گری دولت‌ها را تعریف می‌کنند. یعنی همان‌گونه که حاکمیت برای دولت‌ها نقش هویت‌آفرینی دارد، گفتمان حقوق بشر نیز به عنوان بخشی از گفتمانی که هویت حاکمه دولت‌ها را تعریف می‌کند، عمل می‌کند و می‌تواند باعث شود دولت‌ها با توجه به این که تا چه حد با این گفتمان به خود هویت می‌بخشند از دید جامعه بین‌المللی هویت‌های متفاوتی پیدا کنند.

پس از جنگ سرد برداشت سنتی از حقوق بشر جای خود را به برداشت‌های جدید داد که در آن بین حقوق فردی و هویت ملی پیوندی مستحکم وجود ندارد؛ تا جایی که امروزه گفته می‌شود که قالب‌های هویت ملی در گفتمان حقوق بشر جای خود را به هویت‌های فراملی و فراملی داده‌اند و در حقوق بشر نوین صحبت از «شهروندی چندفرهنگی» (multicultural citizenship) می‌شود (Koenig 2008: 96-102). از این روست که امروزه دیگر دولت‌ها نماینده اجتماع ملی یک‌دستی تلقی نمی‌شوند؛ بلکه باید هویت‌های جمعی متنوع را که مشروعیت خود را از حقوق بشر جهان‌شمول به دست می‌آورند به رسمیت بشناسند. اگرچه برخی معتقدند شناسایی هویت‌های جمعی شایسته اعطای حق تعیین سرنوشت به یکی از معضلات جدی روابط بین‌الملل بدل شده است (Greenhil 2008: 361-3)، ولی به‌رحال دگردیسی در درون گفتمان حقوق بشر آن‌قدر هست که نتوان در ضرورت پرداختن به آن تردیدی روا کرد. در اینجا به ذکر نمونه‌هایی از این تحولات می‌پردازیم تا تأثیر جذب مفهوم هویت را در گفتمان حقوق بشر نشان دهیم. در «اعلامیه یونسکو در رابطه با نژاد و تبعیض نژادی» (۱۹۷۸) (UNESCO Declaration on Race and Racial Prejudice) افراد و گروه‌های بشری واجد «حق تفاوت» (Right to Difference) و «حق هویت فرهنگی» (Right to cultural identity) دانسته شده‌اند. مذهب نیز تحت شمول قوانین حقوق بشری قرار گرفته است. آزادی مذهبی در قالب داشتن هویت فرهنگی در «اعلامیه الغاء همه اشکال عدم تساهل و تبعیض مبتنی بر مذهب یا اعتقاد» (۱۹۸۱) (Declaration on the Elimination of All Forms of Intolerance and Discrimination Based on Religion or Belief) به رسمیت شناخته شده است. کمیسیون حقوق بشر ملل متحد در تفسیر خود از ماده ۱۹ کنوانسیون بین‌المللی حقوق مدنی - سیاسی در رابطه با آزادی مذهبی تأکید کرده است که تسلط یک مذهب خاص در یک کشور نباید متضمن تبعیض بر ضد مذاهب دیگر باشد؛ چرا که مذهب امروزه «میراث مشترک بشری» تلقی می‌شود و همان‌طور که در «اعلامیه یونسکو درباره نقش مذهب در ارتقاء فرهنگ صلح» (۱۹۹۴)

(UNESCO Declaration on the Role of Religion on the Promotion of a Culture of Peace) آمده

است به یکی از عوامل محوری در «تنوع فرهنگی» تبدیل شده است.

در رابطه با حقوق اقلیت‌های ملی، قومی، مذهبی و زبانی نیز بندهای ۱ و ۵ ماده ۲ اعلامیه حقوق افراد متعلق به اقلیت‌های ملی، قومی، مذهبی و زبانی مصوب سال ۱۹۹۲، مجمع عمومی ملل متحد از دولت‌ها می‌خواهد که از هویت اقلیت‌ها پاسداری کرده و فعالانه به ارتقاء شرایط آنها بپردازند. در بند ۴ همان ماده آمده است که برابری و عدم تبعیض نسبت به افراد اقلیت صرفاً از طریق پاسداری فعالانه از هویت‌های جمعی آنها تضمین می‌شود (برای بحث جامعه‌شناختی مفید در این رابطه بنگرید به: Koenig 2008: 105-7).

علاوه بر این امروزه در ادبیات حقوق بشر از «حقوق همبستگی» (Solidarity Rights) یا «حقوق جمعی» (Collective Rights) صحبت به میان می‌آید که شامل حق صلح، حق دسترسی آزاد به اطلاعات، حق برخورداری از محیط زیست سالم، حق مشارکت در میراث مشترک بشری، حق توسعه و حق کمک‌های بشردوستانه است (Meyer 1998: 11) که نشان می‌دهد بشر در تعریف محدود فردگرایانه از خود تجدیدنظر و خود را نه جزئی ممتاز از بقیه عناصر پیرامونی و محیطی و مسلط بر آنها، بلکه هم‌تراز آنها تعریف می‌کند. چنین تعریف جمعی و همبسته از هویت انسانی نیز ملزومات اخلاقی خاص خود را دارد.

در عین حال و از منظری دیگر، این نکته مطرح می‌شود که تا چه حد در گفتمان موجود حقوق بشر مسئله تفاوت‌های هویتی مورد توجه قرار گرفته و تا چه حد دعوی جهان‌شمولی آن با واقعیات ناشی از تکرر و تعدد هویتی در سطح جهانی همخوانی دارد. با وجودی که در متون اصلی قاعده‌ساز توجه به بسترهای فرهنگی متفاوت در اجرای قواعد حقوق بشر مطرح شده و گفتمان موجود حقوق بشر بیشتر بر اساس برداشتی شکلی از حقوق و اخلاق است و همین را پایه جهان‌شمولی خود می‌داند، برخی برآنند که همین برداشت شکلی از حقوق و اخلاقیات پدیده‌ای جهان‌شمول نیست و برداشتی لیبرال را نشان می‌دهد. به نظر نمی‌رسد تا آینده‌ای قابل پیش‌بینی مناظرات در این زمینه به سرانجامی برسد اما نکته مهم آن است که با شکل‌گیری گفتمان تفاوت و هویت، گفتمان حقوق بشر با چالشی جدی مواجه می‌شود.

نتیجه

نکته‌ای که به عنوان فرجام این مقاله باید به آن اشاره کرد این است که از یک‌طرف، مفهوم هویت به دلیل ماهیت سیال و تحول‌یابنده‌اش، حوزه‌ها و مقولات بنیادین روابط بین‌الملل را دستخوش تغییر مفهومی کرده و از طرف دیگر، نگرش هویت‌محور نویدبخش تعریفی نوین از روابط بین‌الملل به عنوان شاخه‌ای از دانش بشری شده است. چرا که اگر هویت و نگرش

هویت‌محور منجر به دگرذیسی در مفاهیم پایه روابط بین‌الملل یعنی قدرت، حاکمیت، دیپلماسی، حقوق بشر و ... آن‌گونه که ذکر آنها در بالا رفت می‌شود، بدون شک موجب تحول و دگرذیسی بنیادین در خود این رشته علمی نیز هست. در واقع مفهوم هویت به نوعی عامل دوران‌گذار رشته روابط بین‌الملل از مرزهای مفهومی و سازه‌های نظری پیشین به حوزه‌ای سیال و تحول‌یافته از دانش بشری مطابق با عصر و زمانه کنونی است.

نگرش به رشته روابط بین‌الملل از پنجره مفهوم هویت این فایده عمل‌گرایانه را در بردارد که حوزه‌های مفهومی روابط بین‌الملل را با واقعیات متکثر جهان سازگار می‌کند. به عبارت دیگر می‌تواند با ایجاد زمینه مشترک برای شکوفایی مطالعات میان‌رشته‌ای با سایر علوم اجتماعی، رشته روابط بین‌الملل را از ایستایی نظری‌رهایی بخشیده و زبان مفهومی جدید را برای تحلیل رویدادهای متعارض در عرصه جهانی به‌وجود آورد؛ رویدادهایی که به‌طور فزاینده تحت تاثیر مولفه‌های هویتی قرار دارند.

منابع و ماخذ:

الف. فارسی:

۱. جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱) *هویت اجتماعی*، ترجمه تورج یاراحمدی، تهران: نشر و پژوهش شیرازه.
۲. رابرتسون، رولاند (۱۳۸۰) *جهانی شدن: تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی*، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر ثالث.
۳. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۷۹) *درآمدی نظری بر جنبش‌های اجتماعی*، تهران: پژوهشکده امام خمینی (ره).
۴. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴) *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت.
۵. مورگنتا، هانس جی. (۱۳۷۲) *سیاست میان‌ملتها* ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۶. وایت، برایان (۱۳۸۳) «دیپلماسی» در جان بیلیس و استیو اسمیت، *جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین*، ترجمه ابولقاسم راه چمنی و دیگران، تهران: ابرار معاصر تهران.
۷. ونت، الکساندر (۱۳۸۴) *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۸. هاف، تد (۱۳۸۶) «نوید مکتب برسازی برای نظریه روابط بین‌الملل» در آندرو لینکلتر، *نو واقع‌گرایی، نظریه انتقادی و مکتب برسازی*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

ب. خارجی:

1. Appiah, Kwame Anthony (2005) **The Ethics of Identity**. Princeton: Princeton University Press.
2. Barnett, Michael and Reymond Duvall (2005) "Power in International Politics." **International Organizations** 59: 39-75.
3. Biesteker, Thomas J. (2005) "State, Sovereignty and Territory." in Walter Carlsnaes, Thomas Risse and Beth A. Simmons, eds., **Handbook of International Relations**. London: Sage Publication.
4. Biesteker, Thomas J. and Weber, Cynthia (1996) "The Social Construction of State Sovereignty," in Thomas J. Biesteker and Cynthia Weber, eds., **State Sovereignty as Social Construct** Cambridge: Cambridge University Press.
5. Brown, Chris (2001) "Borders and Identity in International Political Theory" in Mathias Albert, David Jacobson and Yosef Lapid, eds., **Identities, Borders and Orders**:

- Rethinking International Relations Theory.** Minneapolis: University of Minneapolis Press
6. Dahl, Robert (1991) **Modern Political Analysis.** Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hall.
 7. Fearon, James and Alexander Wendt (2005) "Rationalism v. Constructivism: A Skeptical View." in Walter Carlsnaes, Thomas Riss and Beth A. Simmons, eds. **Handbook of International Relations.** London: Sage Publication.
 8. Gartzke, Erik and Kristian Skrede Gleditsch (2006) "Identity and Conflict: Ties that Bind and Differences that Divide." **European Journal of International Relations** 12, 1.
 9. Goldstein, J. and Keohane, R. (1993) "Ideas and Foreign Policy: An Analytical Framework," in J. Goldstein and R. Keohane, eds., *Ideas and Foreign Policy: Beliefs, Institutions, and Political Change.* Ithaca: Cornell University Press.
 10. Greenhil, Brian (2008) "Recognition and Collective Identity Formation on International Politics." **European Journal of International Relations** 14, 2.
 11. Grossberg, Lawrence (1996) "Identity and Cultural Studies- Is That All There Is?" in Stuart Hall and Paul Du Gay, eds., **Questions of Cultural Identity** London: Sage: 87-107.
 12. Guillaume, Xavier (2002) "Foreign Policy and the Politics of Alterity: A Dialogical Understanding of International Relations." **Millennium** 31, 1.
 13. Hall, Stuart (1996) "Introduction: Who Needs Identity?" in Stuart Hall and Paul Du Gay, eds., **Questions of Cultural Identity** London: Sage: 1-17.
 14. Hoogenson, Gunhild and Svein Vigeland Rottem (2004) "Gender Identity and the Subject of Security." **Security Dialogue** 35, 2.
 15. Huyzmans, Jef (2008) "The Jargon of Exception: On Schmitt, Agamben and the Absence of Political Society," **International Political Sociology** 2, 2: 165-83.
 16. Inayatullah, Naem and David Blaney (2004) **International Relations and the Problem of Difference.** New York: Routledge.
 17. Jossou, Christer (2005) "Diplomacy, Bargaining and Negotiation." in Walter Carlsnaes Thomas Riss and Beth A. Simmons, eds., **Handbook of International Relations.** London: Sage Publication.
 18. Keohane, Robert (1984) **After Hegemony.** Princeton: Princeton University Press.
 19. Koenig, Matthias (2008) "Institutional Change in the World Polity: International Human Rights and the Construction of Collective Identities." **International Sociology** 23, 1.
 20. Kratochwil, Friedrich (2006) "History, Action and Identity: Revisiting the 'Second Great Debate and Assessing its Importance for Social Theory.'" **European Journal of International Relations** 12, 1.
 21. Koslowski, R and Kratochwil, Friedrich (1995) "Understanding Change in International Politics: The Soviet Empire's Demise and the international System," in Richard N. Lebow and Thomas Risse-Kappen, eds., **International Relations Theory and the End of the Cold War.** New York: Columbia University Press.
 22. Lapid, Yosef (2001) "Introduction" in Mathias Albert, David Jacobson and Yozef Lapid, eds., **Identities, Borders and Orders: Rethinking International Relations Theory.** Minneapolis: University of Minneapolis Press.
 23. Linklater, Andrew (1998) **The Transformation of Political Community.** Cambridge: Polity Press.
 24. Mansbach, Richard and Franke Wilmer (2001) "War, Violence and State System as a Moral Community" in Mathias Albert, David Jacobson and Yosef Lapid, eds., **Identities, Borders and Orders: Rethinking International Relations Theory.** Minneapolis: University of Minneapolis Press
 25. Mansbach, Richard W. (2002) "Deterritorializing Global Politics," in Donald Puchala, ed., **Vision of International Relations: Assessing an Academic Field.** Columbia: University of South Carolina Press.
 26. Meyer, William (1998) **Human Rights and International Political Economy in the Third World Nations: Multinational Corporations, Foreign Aid and Repression.** New York: Macmillian
 27. Mitzen, Jennifer (2006) "Ontological Security in World Politics: State Identity and the Security Dilemma." **European Journal of International Relations**, Vol. 12, No. 3.
 28. Murshed, Zubair (2003) "Power and Identity in the Discourse of Jihad." **Gender, Technology and Development** 7, 3.

29. Neumann, Iver B. (2002) "Returning Practice to the Linguistic Turn: The Case of Diplomacy." *Millennium* 31, 3.
30. Nye, Joseph (2004) *Soft Power: The Means to Success in World Politics*, New York: PublicAffairs.
31. Onuf, Nicholas (2003) "Foreword" in Jamie Frueh, *Political Identity and Social Change: The Remaking of the South African Social Order*. Albany: State University of New York Press.
32. Paterson, Mathew (1996) "Green Politics," in Scott Burchill, Andrew Linklater et. al., *Theories of International Relations*, Houndmills and London: Macmillan, pp. 252-74.
33. Ruiz, Lester Edwin (2002) "Culture, Politics, and the Sense of the Ethical: Challenges for Normative International Relations," in Paul Wapner and Lester Edwin J. Ruiz, eds., *Principled World Politics: The Challenge of Normative International Relations*. London: Rowan and Little field Publication.
34. Shannon, Vaughn P. (2007) "Threat Perception and Psychology of Constructivism." *International Studies Review*, Vol. 9.
35. Stein, Janice Gross (2005) "Psychological Explanations on International Conflict." in Walter Carlsnaes, Thomas Riss and Beth A. Simmons, eds., *Handbook of International Relations*. London: Sage Publication.
36. Walker, R. B. J. (1993) *Inside/Outside: International Relations as Political Theory*. Cambridge: Cambridge University Press.
37. Waltz, Kenneth (1979) *Theory of International Politics*. New York: Random House.
38. Wendt, Alexander (1992) "Anarchy Is What States Make of It," *International Organization* 46, 2: 391-425.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

"جنبش زنان و روابط بین‌الملل"، سال ۷۸، شماره ۴۵ - "تجدد و زمینه سازی ظهور جنبش‌های اجتماعی در غرب"، سال ۷۸، شماره ۴۶ - "فمینیسم در عرصه سیاست گفتمان"، سال ۸۱، شماره ۵۷ - "جنبش زنان و مفاهیم بنیادین سیاست"، سال ۸۲، شماره ۵۹ - "گفتگوی تمدن‌ها از منظر سازه‌انگاری"، سال ۸۳، شماره ۶۳ - "سازه‌انگاری به عنوان فرانظریه روابط بین‌الملل"، سال ۸۳، شماره ۶۵ - "بازبینی نظریه انتقادی در روابط بین‌الملل"، سال ۸۴، شماره ۶۷ - "نظریه نظام جهانی: توانمندی‌ها و محدودیت‌های یک دیدگاه رادیکال"، سال ۸۵، شماره ۷۱ - "چرخش در سیاست خارجی ایالات متحده و حمله به عراق: زمینه‌های گفتمان داخلی"، شماره ۲، تابستان ۸۶، "جنگ آمریکا علیه عراق و ساختار معنایی نظام بین‌الملل" شماره ۱، بهار ۸۷.